

نامه ای از سعید ملک پور از زندان اوین

جمعه ۶ فروردین ۱۳۸۹ - ۲۶ مارس ۲۰۱۰

سعید ملک پور در مهرماه سال ۸۷ بازداشت شد و از آن تاریخ در زندان اوین به سر می برد. ملک پور در مهرماه سال ۸۷ پس از ورود به ایران بازداشت شد. وی از سال ۲۰۰۵ میلادی در کشور کانادا به طراحی وبسایت اشتغال داشت. این زندانی سیاسی در رابطه با پرونده‌ی موسوم به «مضلین ۲» مربوط به جرایم اینترنتی بازداشت شد.

در اواخر سال ۸۷ گزارشی توسط گروهی که خود را از اعضای سپاه پاسداران معرفی می‌کرد منتشر شد. متن این اطلاعیه در خصوص متهمانی بود که عضو چندین «شبکه‌ی فساد اینترنتی» معرفی شده بودند. مشابه این برخورد در اواخر سال ۸۸ با بازداشت گسترده فعالان حقوق بشر در سراسر ایران تکرار شد. این بار گزارشهایی با عنوان «نبرد سایبری سپاه پاسداران با گروه‌های فعال در پروژه بی‌ثبات‌سازی» و بازداشت اعضای «شبکه جنگ سایبری آمریکا» منتشر شد و رسانه‌های دولتی نیز در این زمینه برنامه‌هایی را پخش کردند. نامه‌ی زیر، توسط سعید ملک‌پور نوشته شده است. وی بیش از ۱۷ ماه است که در زندان اوین به سر می‌برد و به خانواده وی اعلام شده است جلسه بعدی دادگاه او ۲۹ و ۳۰ فروردین‌ماه برگزار خواهد شد. شرح نامه ملک پور که در کمیته گزارشگران حقوق بشر انتشار یافته به شرح زیر است:

اینجانب سعید ملک‌پور در تاریخ ۸۷/۷/۱۳ توسط مامورین لباس شخصی سپاه، بدون حکم بازداشت و یا نشان دادن کارت شناسایی در اطراف میدان ونک دستگیر شدم. دستگیری به صورت آدم ربایی بدون نشان دادن حکم بازداشت و کارت شناسایی صورت گرفت. پس از آن توسط چند مامور لباس شخصی در یک خودروی سواری بدون آرم، با چشم بند و دستبند، در قسمت عقب (صندلی عقب) قرار گرفتم. یک مامور با جثه بسیار بزرگ با آرنج وزن خود را روی گردن من انداخت و به زور سر مرا پایین نگه داشته بود و مرا به نقطه نامعلومی که به آن دفتر فنی می‌گفتند، منتقل کردند. در آنجا چندین مامور در حالی که چشم بند و دستبند

داشتم مرا مورد ضرب و شتم و فحاشی شدید قرار دادند و به زور مجبورم کردند یک برگه قرار بازداشت و چند برگه که روی آن را پوشانیده بودند را امضا نمایم. با توجه به نحوه انتقال من به دفتر فنی و ضرب و شتم وارده، گردن من تا چندین روز درد می‌کرد و در اثر ضربات مشت و لگد و سیلی، تمام صورتم ورم کرده بود. پس از آن همان شب به بازداشتگاه دو - الف اوین منتقل شدم و در یک سلول انفرادی به ابعاد ۱.۷ در ۲ متری قرار گرفتم. خروج از سلول تنها به قصد ۲ بار هواخوری و چند بار در زمان‌های مشخص شده، آن هم با چشم بند امکان‌پذیر بود و تنها در سلول اجازه داشتم چشم بند از چشم بردارم.

به مدت ۳۲۰ روز تا تاریخ ۸۸/۵/۲۸ در سلول انفرادی بدون دسترسی به کتاب و روزنامه و هر گونه ارتباط با خارج از سلول به سر بردم. در سلول تنها یک مهر و یک جلد قرآن، یک بطری آب و ۳ عدد پتو به من داده شد. پس از آن به مدت ۱۲۴ روز تا تاریخ ۸۸/۹/۳۰ در بند عمومی دو - الف زندان اوین به سر بردم. در دوران انفرادی و عمومی هیچ‌گاه ملاقات هفتگی نداشتم و در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو - الف در تمامی ملاقات‌هایی که حداکثر به اندازه انگشت‌های یک دست بود، صحبت‌ها توسط یک مامور سپاه شنود می‌شد و ملاقات‌ها با حضور مامور همراه بود. تلفن هفتگی نیز در دوران انفرادی به من داده نشد و تمامی تلفن‌ها توسط کارکنان یا بازجوها شنود مستقیم می‌شد و هر گاه راجع به مسائل پرونده با خانواده‌ام صحبتی می‌کردم تلفن را قطع می‌کردند. در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو - الف بنا به دلایلی که ذیل عنوان می‌کنم هیچ‌گاه امنیت جانی نداشتم و دائما احساس خطر جانی کرده و مورد تهدید بودم.

در تاریخ ۸۸/۹/۳۰ بر دیگر به سلول انفرادی این بار به بازداشتگاه ۲۴۰ اوین منتقل شدم و تا تاریخ ۸۸/۱۱/۱۹ یعنی ۴۸ روز دیگر در انفرادی بدون حق تماس و به تنهایی به سر بردم. از آن تاریخ تا کنون در بند عمومی زندان اوین، ابتدا در بند قرنطینه اندرزگاه ۷ و سپس در اندرزگاه ۳۵۰ به سر برده‌ام. تا کنون بیش از ۱۲ ماه از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت من در سلول‌های انفرادی سپری شده و تا کنون هیچ‌گاه اجازه ملاقات با وکیل به من داده نشده است. در طول بازداشت موقت، مخصوصا ماه‌های ابتدایی توسط گروه پدافند سایبری سپاه تحت انواع شکنجه‌های روحی روانی و جسمی قرار گرفته‌ام که برخی از این شکنجه‌ها در حضور بازپرس پرونده، آقای موسوی صورت گرفته است. بخش زیادی از اقرار من، در اثر فشار، شکنجه روحی، روانی و جسمی، تهدید خود و خانواده‌ام و وعده آزادی سریع در صورت اقرار

به مطالب خلاف واقع، مطابق خواسته و دیکته بازجوها انجام گرفته است.

توضیح این که اقرارها در حضور بازپرس نیز با حضور بازجوها و تهدید به وخیم‌تر شدن شدت شکنجه‌ها، جهت جلوگیری از اعلام اقرار تحت فشار به بازپرس صورت می‌گرفت. گاهی هم تهدید می‌کردند که همسر را دستگیر می‌کنند و در حضور من شکنجه می‌کنند. در چند ماه اول دستگیری بارها در ساعات مختلف شب و روز تحت بازجویی قرار می‌گرفتم که غالباً با کتک و ضرب و شتم شدید همراه می‌شد. شکنجه‌ها گاهی در دفتر فنی که خارج از زندان است و گاهی در اتاق بازجویی بازداشتگاه دو - الف انجام می‌شد.

اکثر اوقات شکنجه‌ها به صورت گروهی انجام می‌گرفت و در حالی که چشم بند و دست بند داشتم چند نفر با کابل، چماق، مشت و لگد و گاهی شلاق ضرباتی به سر و گردن و سایر اعضای بدنم می‌زدند. این کارها به منظور وادار ساختن من به نوشتن آنچه توسط بازجویان دیکته می‌شد و اجبار به بازی کردن نقش در مقابل دوربین طبق سناریو دلخواه و نوشته شده توسط آنان می‌بود. گاهی شکنجه‌ها توأم با شوک الکتریکی بود که بسیار دردناک بوده و تا چند لحظه پس از آن امکان حرکت نداشتم. یک بار در اواخر مهرماه ۱۳۸۷ هم مرا در حالی که چشم بند به چشم داشتم برهنه کرده و تهدید به استعمال بطری آب کردند. در همان روزها و در یکی از بازجویی‌ها شدت ضربات مشت و لگد و کابل که به سر و صورتم زده می‌شد به قدری زیاد بود که تمامی صورتم ورم کرده و چندین بار زیر کتک بی‌هوش شدم که هر بار با پاشیدن آب به صورتم مرا به هوش می‌آوردند. آن شب مرا به سلولم برگرداندند. اواخر شب در زمان خاموشی احساس کردم که گوش من دچار خونریزی شده است. در سلول را کوبیدم کسی به سراغم نیامد. فردای آن روز مرا در حالیکه نیمه چپ بدنم بی‌حس بود و قادر به حرکت نبودم به درمانگاه اوین منتقل کردند. در درمانگاه اوین، دکتر پس از دیدن وضعیت من بر ضرورت انتقال من به بیمارستان تاکید کرد ولی مرا به سلولم برگرداندند و تا ساعت ۹ شب به حال خود رها شدم. ساعت ۹ شب به همراه ۳ نگهبان با دستبند و چشم بند به بیمارستان بقیه الله انتقال یافتم. در راه آن ۳ نفر به من گفتند که حق ندارم در بیمارستان نام خود را به زبان بیاورم و دستور دادند که خود را محمد سعیدی معرفی کنم و تهدید کردند در صورت سرپیچی از دستور به بازداشتگاه برگردانده شده و شکنجه سختی انتظارم را می‌کشد.

یکی از نگهبانان قبل از من به دیدن پزشک کشیک بخش اورژانس رفت و با او صحبت کرد و پس از چند دقیقه به دنبال او به اتاق پزشک وارد شدم. پزشک کشیک بدون هیچ‌گونه معاینه، آزمایش و عکس رادیوگرافی

تنها عنوان کرد که ناراحتی من، ناراحتی اعصاب است و این را در برگه گزارش پزشکی وارد کرد و چند قرص اعصاب تجویز کرد. حتی وقتی من خواهش کردم حداقل گوشم را شست و شو کند دکتر گفت لازم نیست و من با همان حال و گوشی که لخته خون در آن خشک شده بود به بازداشتگاه برگردانده شدم. به مدت ۲۰ روز نیمه چپ بدنم بی‌حس بود و کنترل کمی روی ماهیچه‌های دست و پای چپم داشتم. بنابراین به سختی راه می‌رفتم. علاوه بر این شکنجه‌ها یک بار هم در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۸۷ در دفتر فنی پس از ضرب و شتم جدید یکی از بازجوها با انبردست تهدید به کشیدن دندانم کرد که منجر به شکستن یکی از دندان‌هایم و در رفتن فکم در اثر لگد به صورتم شد. البته شکنجه‌های جسمی و بدنی، در مقابل شکنجه‌های روحی و روانی ناچیز بود.

زندانی‌های طویل‌المدت انفرادی (بیش از یک سال) بدون حق تماس تلفنی و امکان ملاقات عزیزانم، تهدیدات مکرر به دستگیری و شکنجه همسر و خانواده‌ام در صورت عدم همکاری، تهدید به قتل و دادن اخبار دروغ از جمله دستگیر کردن همسر و این قبیل تهدیدها باعث آشفتگی روحی و بحرانی شدن سلامت روان من شده بود. در انفرادی به هیچ کتاب یا رسانه‌ای دسترسی نداشتم و برای روزها با هیچ کس هم صحبت نبودم.

سخت‌گیری‌ها و فشارهای روحی و روانی به من و خانواده‌ام تا حدی پیش رفت که پس از رحلت پدرم در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷ و با وجود مطلع شدن مسئولین بازداشتگاه و دادسرای جرایم رایانه‌ای از فوت ایشان، مرا که هیچ تماس تلفنی با خانواده‌ام نداشتم، از این واقعه بی‌خبر نگه داشتند تا این که تقریباً ۴۰ روز پس از فوت پدرم، وقتی پس از چند ماه اجازه یک تماس ۵ دقیقه‌ای تلفنی با حضور و شنود مستقیم بازجوها به من داده شد، از فوت پدرم مطلع شدم.

وقتی یکی از بازجوها به نام مسعود گریه و زاری مرا شاهد شد و قیحانه قهقهه سر داده و شروع به تمسخر من کرد و با وجود خواهش فراوان من اجازه شرکت در مراسم چهل‌پدرم نیز به من داده نشد. علاوه بر شکنجه‌های روحی و روانی، گروه بازجویی اطلاعات سپاه به طور غیرقانونی و غیرشرعی مبلغی از حساب کارت اعتباری من خرج کرده است که ادله قابل استنادی برای آن موجود است. همین‌طور حساب اینترنتی pay pal من نیز دست ایشان است که معلوم نیست چه بر سر آن آمده است. یکی دیگر از موارد شکنجه روحی، وادار کردن من به اجرای سناریوهای دیکته‌شده توسط بازجویان سپاه در مقابل دوربین و فیلم‌برداری اجباری از من بود. با این که تیم بازجویی به من قول داده بودند که فیلم‌ها هیچگاه از تلویزیون پخش نخواهد شد و این فیلم‌ها تنها جهت نمایش برای مسئولان نظام و با قصد گرفتن بودجه برای پروژه گرداب است، چند ماه بعد متوجه شدم که فیلم‌ها بدون

پوشش صورت بارها در ایامی که خانواده ام داغدار پدر تازه درگذشته ام بوده اند، در تلویزیون سراسری به نمایش در آمده است. تیم بازجویی با وجود اطلاع از درگذشت پدرم و با وجود اطلاع از ناراحتی و تالم خانواده‌ام، دقیقاً در ایام برگزاری مراسم سوم تا هفتم درگذشت پدرم بارها این فیلم‌ها را پخش کرده که منجر به شدیدترین ضربات روحی به خانواده داغدارم خصوصاً مادرم شد. به گونه‌ای که مادرم با دیدن تصاویر من در تلویزیون و آن اعترافات دروغین، دچار حمله قلبی گردید. برخی از مواردی که مرا مجبور به بیان آن در مقابل دوربین کرده بودند، مضحک و به دور از واقعیت بود که از نظر فنی اصلاً امکان‌پذیر نمی‌باشد. برای مثال از من خواستند که در مقابل دوربین از خریداری یک نرم‌افزار از انگلستان و قرار دادن آن روی وبسایت خودم صحبت کنم. باید اضافه می‌کردم، در صورت بازدید اشخاص از این سایت، این نرم افزار بدون آگاهی وی، بر روی کامپیوتر او نصب شده و پس از آن کنترل وب کم کامپیوترش، حتی زمانی که کامپیوتر خاموش است به دست من می افتد! و به این ترتیب من از طریق اینترنت از اتاق خواب افراد فیلم تهیه می‌کردم! با این که من به بازجوها گفته بودم، چنین مسئله‌ای از نظر فنی امکان‌پذیر نیست، آنها پاسخ دادند کاری به این کارها نداشته باش!

شایان ذکر است که بازجوها در حضور بازپرس پرونده به من قول دادند که در صورت اجرای سناریوهای کذایی مطابق خواست آنان در مقابل دوربین، علاوه بر تبدیل قرار بازداشت به قرار کفالت یا وثیقه و آزادی من تا زمان دادرسی، حداکثر تخفیف در کیفرخواست برایم در نظر گرفته خواهد شد و حداکثر دو سال حبس در کیفرخواست برای من در نظر گرفته می شود و همچنین با چند برابر حساب شدن ایام حبس در سلول انفرادی، می‌توانم از آزادی مشروط استفاده کرده و به زندان بازنگردم.

این وعده ها بارها و بارها با ذکر قسم و قول های متعدد به من داده شد ولی بعد از پایان فیلم برداری هیچ کدام به اجرا نرسید. با توجه به موارد فوق، اینجانب در مدت بازداشت موقوف، مطابق با بندهای ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ و ماده ۱ قانون منع شکنجه مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ و بند ۷ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب سال ۱۳۸۳ مجلس شورای اسلامی، در معرض انواع شکنجه‌های روحی و روانی قرار داشته‌ام و مطابق با ماده ۴ قانون منع شکنجه، اقرار من از درجه اعتبار ساقط است و عموم اعترافات من در اثر شکنجه و در جهت کاهش فشار وارده و حمایت از خانواده‌ام انجام گرفته است. هم اکنون ، یعنی در تاریخ ۸۸/۲۲/۱۲ بعد از گذشت بیش از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت کماکان بلا تکلیف بوده و تا کنون

ملاقاتی با وکیل قانونی خود نداشته‌ام و اجازه ملاقات با ایشان به من داده نشده است. با توجه به نوع پرونده و حجم پرونده و نوع اتهامات وارده جهت نوشتن لایحه دفاعیه نیاز به استخدام کارشناس رایانه مورد وثوق قوه قضائیه و همچنین دسترسی کافی به کارشناس و وکیل قانونی خود در محیطی مجهز به امکانات فنی مناسب، مانند دسترسی به اینترنت دارم.

لذا تقاضای مندم یا با تبدیل قرار من به کفالت یا وثیقه موافقت گردد و یا این امکانات در زندان برایم فراهم گردد.
سعید ملک پور